

# زندگی و زمانه پروین اعتصامی

پژوهشی نو، در زندگی خانوادگی  
و اجتماعی پروین اعتصامی

نصرالله حدادی



تهران، ۱۳۹۳

## یادداشت ناشر

فقدان یا کمبود منابع و آثار پژوهشی بی طرف درباره شخصیت‌های تأثیرگذار و نقش آفرینان عرصه فرهنگ و سیاست در عصر حاضر، نشر نامک را بر آن داشت تا مجموعه‌ای درباره «نقش آفرینان ایران معاصر» منتشر کند. این مجموعه از پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های معتبر و روشمند به دور از هرگونه افراط و تفریط پدید آمده است. زندگی و زمانه پروین اعتصامی سومین کتاب از همین مجموعه به قلم آقای نصرالله حدادی است.

امید است این اثر و سایر آثار این مجموعه مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد و نیز دانشجویان را در پژوهش و شیوه تحقیق یاری رساند.

## فهرست مطالب

۱۰	سپاس و تشکر
۱۱	پیش‌گفتار
۲۱	پدر؛ یوسف اعتصامی (۱۳۱۶-۱۲۵۸ شمسی)
۳۲	یوسف اعتصامی از بدو تولد تا عزیمت به تهران و ورود به مجلس شورای ملی
۴۷	مادر؛ اخترالملوک فتوحی تبریزی (۱۳۵۲-۱۲۶۳ شمسی)
۵۰	محلۀ ششگلان تبریز
۶۱	نمونه‌ای از اشعار شوری بخشایشی
۶۴	ازدواج یوسف اعتصامی با اخترالملوک فتوحی تبریزی
۶۵	رونوشت عقدنامه اعتصامی
۷۳	برادران؛ ابراهیم، ابوالقاسم، ابوالتح، نصرالله و سعید اعتصامی
۷۴	ابوالقاسم اعتصامی
۸۳	ابوالقاسم اعتصام‌زاده کیست؟
۸۶	ابوالتح اعتصامی
۹۲	نصرالله اعتصامی
۹۶	سعید اعتصامی
۹۹	گفت‌وگو با آقای حسین شاهمرادی مقدم
۱۰۵	پروین اعتصامی
۱۱۰	پروین یا رخسندۀ؟
۱۱۱	پروین چه سالی به همراه پدر و خانواده به تهران آمد؟
۱۱۲	پروین و تحصیل
۱۱۹	پروین و ازدواج
۱۲۰	فضل‌الله آرتا کیست؟



۱۲۸	..... علت طلاق
۱۳۳	..... سرور مهکامه مَحْصِص
۱۴۱	..... نامه‌های پروین به سرور مهکامه
۱۴۶	..... ازدواج پروین
۱۵۹	..... پروین و اشتغال در کتابخانه دانش سرای عالی
۱۶۷	..... پروین و کسانی که او را در کتابخانه دانش سرای عالی دیده‌اند
۱۷۳	..... پایان کار پروین در کتابخانه دانش سرا
۱۷۹	..... پروین، کانون بانوان و فخری ارغون
۱۹۱	..... پروین، زن و حجاب
۲۰۲	..... زن در ایران
۲۱۳	..... پروین و پهلوی‌ها
۲۲۵	..... پروین و دیار باقی
۲۳۹	..... عبدالله احمدیه کیست؟
۲۵۰	..... گفت‌وگو با خانم‌ها آذر و منیژه احمدیه
۲۵۷	..... پروین و دیگران
۲۶۴	..... و اما مخالفان پروین
۲۶۴	..... موافقان پروین
۲۷۵	..... پروین و شهریار
۲۷۸	..... پروین اعتصامی
۲۸۳	..... پروین و مخالفان
۲۸۷	..... پروین و فضل‌الله گرکانی
۳۰۴	..... فضل‌الله گرکانی کیست؟
۳۰۸	..... فضل‌الله گرکانی و گروه ۵۳ نفر
۳۱۴	..... فضل‌الله گرکانی و نوشته‌هایش
۳۱۶	..... گرکانی و اظهار ندامت
۳۲۳	..... پروین و
۳۳۵	..... نقاشی‌های پروین
۳۳۹	..... منابع و مأخذ
۳۴۳	..... نمایه
۳۶۱	..... آلبوم تصاویر



## سپاس و تشکر از:

سحر وحدتی حسینیان، که بی دریغ، از زادگاه پروین به کمکم شتافت و اگر او نمی بود، هرگز این کتاب سرو سامان نمی گرفت، و دوستان خوبم، کاوه بیات، سیدقاسم یاحسینی، حمید ناصری کرمانشاهی، استاد سیدعبدالله انوار، علی میرانصاری، استاد محمد سلطانی، مصطفی زکریا، خانم حشمت آداب، ندا عابد، جمشید اعلم، استاد مهیار خلیلی، خانم آذر احمدیه، خانم منیژه احمدیه، آقای آرش گودرزی و تمامی کسانی که در مقام استادی، راهنمایم بوده اند.

## به نام یزدان پاک

## پیش گفتار

اواخر دهه ۱۳۴۰-۱۳۳۰ پا به دبستان گذاردم تا مثل تمامی فرزندان این سرزمین، خواندن و نوشتن یاد بگیرم و «برای آینده ام خوب باشم». از همان نخستین روز که «آب، آب، بابا، آب\*» را شروع به یاد گرفتن و نوشتن کردم، احساس انس و الفتی عجیب میان خود و این درس و حروف یافتم و هر چه پیش تر رفتم، با ریاضی و دیگر درس ها غریبه و غریبه تر شدم و ادبیات تمامی ذهن و فکرم را مشغول ساخته بود. «زمانه نخواست» و یا نشد و یا آن که نتوانستم، آن چنان که باید و شاید در درس خواندن موفق باشم. ضعف بینایی مفراط، و عواملی چند، باعث شد تا چند سالی از کلاس و درس و مدرسه دور باشم.

در همان سال هایی که در مدرسه ابتدایی بودم، با عشق و علاقه، هر آنچه که در کتاب فارسی نوشته بودند، به خاطر می سپردم و از «کلاس سوم» که درس انشاء، به دیگر درس ها اضافه شد، این قدرت را در خود یافتم که انشا بنویسم، آن هم چند صفحه؛ کاری که بسیاری از دانش آموزان از نوشتنش در حد یکی دو سطر عاجز بودند، تا چه رسد به یک صفحه. و من که عاشق

\* تا قبل از سال ۱۳۳۹، اولین درس کتاب فارسی دانش آموزان کلاس اول، «دارا، آذر» بود و ما نخستین گروه از دانش آموزان کلاس اول بودیم که با «آب، آب، بابا، آب» آغاز کردیم.



خواندن بودم، هرچه به دستم می‌رسید، و یا می‌دیدم، می‌خواندم. از تکه روزنامه‌ای که «سبزی‌فروشی» محله در آن سبزی را پیچیده بود و به دست مرحوم مادرم داده بود، تا تابلوی سر در مغازه‌ها و روزنامه‌ای که، گه‌گاه پدر مرحومم می‌خرید و به خانه می‌آورد و به‌سختی ما را نهی می‌کرد تا آن را نخوانیم و به جایش درس بخوانیم، و حتی «سرک دزدکی کشیدن» به میان صفحات مجله روزنامه‌فروش محله و خواندن مطالبی که گاه اصلاً از آنها سر در نمی‌آورد، مثل عدد «دو»یی که کاکاتوفیق با انگشتانش نشان می‌داد و می‌گفت: شب جمعه دو چیز یادت نره! دومیش توفیق، و وقتی از معلم فارسی کلاس چهارم پرسیدم: آقا این اولیش چیه؟ به شدت - با تمام علاقه‌ای که به من به خاطر ساعی بودن در نوشتن انشا داشت - گوشم را پیچاند و گفت: فضولی موقوف!

از خود پرسیدم: مگر من چه کردم که با من چنین کرد؟ وقتی از مدرسه بازمی‌گشتم، سراغ روزنامه‌فروش سر خیابان‌مان رفتم و این بار از پسر بچه وردست روزنامه‌فروش پرسیدم، گفت: من نمی‌دونم، از رستم بپرس. رستم روزنامه‌فروش، از اهالی طالقان بود و با پدرم هم‌شهری. از او پرسیدم: لبخندی زد و گفت: بزرگ میشی، خودت یاد می‌گیری. پرسیدم: آقا رستم، یعنی چند ساله بشم؟ گفت: عجله نکن، روزگار یادت میده!

\* \* \*

این خواندن هر چیز، باعث شده بود تا از تابلوی سردر مغازه‌ها گرفته تا نوشته روی شیشه رنگ موی «خضاب جمالیه» را که در آرایشگاه دیده بودم نیز به خاطر و ذهن بسپارم. آن وقت‌ها، عاقل نمی‌رسید که برخی از مردان، موهایشان را «خضاب» می‌کنند و همین فضولی ذاتی، وقتی برای تفریح و دیدار فامیل به شهر رامسر می‌رفتیم نیز همراهم بود، اما در آنجا، نه خبری از رادیو بود، نه روزنامه‌ای پیدا می‌شد و نه سردر مغازه‌ها اسم و رسمی داشتند. تنها یک تابلو، وقتی فاصله روستای زادگاه مادرم تنگدره تا «کهنه‌بازار

رامسر» را که طی می‌کردم، تمام توجه مرا به خود جلب می‌کرد:

### وزارت فرهنگ

#### دبستان دولتی دخترانه پروین اعتصامی

در بین این کلمات، دبستان را می‌فهمیدم، دخترانه را نیز چون دخترها را دیده بودم و مدرسه دخترانه هم در تهران نزدیک مدرسه‌مان بود را می‌دانستم چگونه جایی است، اما وزارت فرهنگ، دولتی و پروین اعتصامی یعنی چه؟

سال بعد، در کلاس چهارم، اشعاری از برخی شاعران، و از جمله فردوسی را چاپ کرده بودند، اما من هنوز نمی‌دانستم پروین اعتصامی کیست. شاید نام یکی از همین دانش‌آموزانی باشد که در مدرسه دخترانه درس می‌خوانند! به کلاس پنجم که پا نهادم، همچنان نمی‌دانستم پروین اعتصامی کیست و راستش فقط وقتی به روستای مسقط‌الرأس مادر مرحومم پا می‌گذاشتم و آن تابلو را می‌دیدم، سؤال بار دیگر در ذهنم تداعی می‌شد. اما حالا که به کلاس پنجم آمده بودم، روزی از آقای «قربانی» معلم ادبیاتمان پرسیدم: آقا، پروین اعتصامی کیه؟ آقای قربانی که همیشه به من اشاره می‌کرد تا درس کتاب فارسی را با صدای بلند بخوانم، گفت: وقتی از پروین تو کتاب‌های درسی چیزی نویسن، معلومه که تو هم نمی‌شناسیش و بعد، شعر «درخت بی‌بر» را «از بر» برایمان خواند و با توضیحاتی چند، خواست تا آن را موضوع انشای هفته آینده ما باشد.

«سُقلمه‌ها» و پس‌گردنی‌های هم‌کلاسی‌ها، از این‌که چرا موضوع سختی را به ذهن معلم آورده‌ام تا موضوع انشا سازد، مرا بر آن داشت که به دنبال دیوان پروین بروم.

کتاب‌فروشی شمس بر سر چهارراه حق‌شناس در خیابان شیر و خورشید، دیوان پروین را نداشت و من فقط توانستم آنچه را آقای قربانی درباره پروین و «درخت بی‌بر» گفته بود را از ذهن خارج ساخته و روانه صفحه کاغذ کنم و